

## به قلم سر دیبر

در کتاب فیه ما فیه مولانا داستان بسیار تأمل برانگیزی به صورت شعر درباره جوان عاشقی است که به عشق دیدن معشوقه اش هر شب از این طرف دریا به آن طرف دریا می رفته و سحرگاهان باز می گشته و تلاطم ها و امواج خروشان دریا او را از این کار منع نمی کرد. دوستان و آشنایان همیشه او را مورد ملامت قرار می دادند و او را به خاطر این کار سرزنش می کردند اما آن جوان عاشق هرگز گوش به حرف آن ها نمی داد و دیدار معشوق آنقدر برای او انگیزه بوجود می آورد که تمام سختی ها و ناملازمات را بجان می خرید شبی از شبها جوان عاشق مثل تمامی شب ها از دریا گذشت و به معشوق رسید. همین که معشوقه خود را دید با کمال تعجب پرسید: «چرا این چنین خالی در چهره خود داری»

«معشوقه او گفت: «این خال از روز اول در چهره من بوده و من در عجبم که تو چگونه متوجه نشده ای»  
 «جوان عاشق گفت: «خیر، من هرگز متوجه نشده بودم و گویی هرگز آن را ندیده بودم»  
 «لحظه ای دیگر جوان عاشق باز هم با تعجب پرسید: «چه شده که در گوشه صورت تو جای خراش و جراحت است؟»  
 معشوقه او گفت: «این جراحت از روز اول آشنایی من با تو در چهره ام وجود داشته و مربوط به دوران کودکی است و من در تعجبم»  
 «!که تو چطور متوجه نشدی»

«جوان عاشق می گوید: «خیر، من هرگز متوجه نشده بودم و گویی هرگز آن جراحت را ندیده بودم»  
 «!لحظه ای بعد آن جوان عاشق باز پرسید: «چه بر سر دندان پیشین تو آمده؟ گویی شکسته است»  
 معشوقه جواب می دهد: «شکستگی دندان پیشین من در اتفاقی در دوران کودکی ام رخ داده و از روز اول آشنایی ما بوده و من»  
 «!نمی دانم چرا متوجه نشده بودی»

جوان عاشق باز هم همان پاسخ را می دهد. آن جوان ایرادات دیگری از چهره معشوقه اش می بیند و بازگو می کند و معشوقه نیز همان جواب ها را می گوید. به هر حال هر دو آنها شب را با هم به سحر می رسانند و مثل تمام سحرهای پیشین آن جوان عاشق از معشوقه «!خدا حافظی می کند تا از مسیر دریا باز گردد. معشوقه اش می گوید: «این بار باز نگرد، دریا بسیار پر تلاطم و طوفانی است»  
 «جوان عاشق با لبخندی می گوید: «دریا از این خروشان تر بوده و من آمده ام، این تلاطم ها نمی تواند مانع من شود»  
 معشوقه اش می گوید: «آن زمان که دریا طوفانی بود و می آمدی، عاشق بودی و این عشق نمی گذاشت هیچ اتفاقی برای تو بیافتد. اما دیشب بخاطر هوس آمدی، به همین خاطر تمام بدی ها و ایرادات من را دیدی. از تو درخواست می کنم برنگردی زیرا در دریا غرق»  
 «می شوی»

جوان عاشق قبول نمی کند و باز می گردد و در دریا غرق می شود

مولانا پس از این داستان در چندین صفحه به تفسیر می پردازد؛ مولانا می گوید تمام زندگی شما مانند این داستان است. زندگی شما را نوع نگاه شما به پیرامونتان شکل می دهد. اگر نگاهتان، مانند نگاه یک عاشق باشد، همه چیز را عاشقانه می بینید. اگر نگاهتان منفی باشد همه چیز را منفی می بینید. دیگر آدم های خوب و مثبت را در زندگی پیدا نخواهید کرد و نخواهید دید. دیگر اتفاقات خوب و مثبت در زندگی شما رخ نخواهد داد و نگاه منفی تان اجازه نخواهد داد چیزهای خوب را متوجه شوید. اگر نگاه عاشقانه از ذهنتان

دور شود تمام بدی‌ها را خواهید دید و خوبی‌ها را متوجه نخواهید شد. نگاهتان اگر عاشقانه باشد بدی‌ها را می‌توانید به خوبی تبدیل کنید.

اسم صفحه: باز بازار

## تیترا: بازارهایی با بوی نقل و حلوا و عسل

فاطمه زینلی

عکاس: علی منصورفر

آذربایجان غربی، استانی در شمال غرب سرزمین پهناورمان است که با سه کشور آذربایجان، ترکیه و عراق هم مرز است. از سال ۱۳۴۴ این استان با نام آذربایجان غربی شناخته شد. با این حال کردها از گروه‌های عمده جمعیت این استان پس از ترک‌ها به شمار می‌روند. از بازارهای مهم این استان می‌توان به بازار ارومیه، خوی، بازار روباز تکاب، بازارچه‌های مرزی و بازار منطقه آزاد ماکو اشاره کرد.

### بازار ارومیه

قدمت بازار تاریخی ارومیه به دوره صفویه می‌رسد. در گوشه و کنار این بازار، حمام‌هایی وجود دارد متعلق به دوره زندیه و قاجار. مجموعه بازار قدیمی ارومیه در حال حاضر در مرکز شهر قرار گرفته و پلان کلی آن به شکل مستطیل ناقص، محصور در بین خیابان‌های امام، عسگرآبادی، اقبال و مهاباد است.

بقایای به جا مانده از این بازار، نمایانگر ذوق معماری دوره‌های مختلف است. علی‌رغم تنوع شکل طاق‌ها، چشمه و گنبدها مجموعه بازار از سادگی و ویژه‌ای برخوردار است. به عبارت دیگر هیچ نوع کاشی‌کاری، گچ‌بری و سنگ‌کاری در آن دیده نمی‌شود. سردر ورودی اصلی بازار ارومیه از طرف مسجد اعظم، یکی از زیباترین جلوه‌های قدیمی معماری ایران است. قسمتی از بازار، دو طبقه است. در این مجموعه همچنین تعدادی سرا، چهارسوق، تیمچه و حمام‌های قدیمی وجود دارد. راسته‌های بازار هر کدام وابسته به صنف خاصی است و بر همین اساس نامگذاری شده‌اند.

### بازار خوی

بازار سرپوشیده خوی یکی از هندسی‌ترین بازارهای کشور به شمار می‌آید. بازار فعلی خوی بازمانده بازار وسیع و قدیمی خوی است. این بازار و دروازه سنگی، بقایای به جا مانده دیوار حصار شهر قدیم خوی و خندق پشت آن، مجموعه کاملی از سبک معماری دوره‌های افشاریه، زندیه، قاجاریه، اوایل پهلوی و همچنین معماری دوره خاندان «دنبلی» را نشان می‌دهد.

مصالح به کار رفته در بازار خوی، سنگ و آجر و ملات آن گچ و خاک است. در بعضی از قسمت‌های بنا- به ویژه در چهارسوها- نمای سنگی به چشم می‌خورد. در قسمت پی نیز از سنگ استفاده شده است. با توجه به ویژگی‌های معماری و اقلیمی، تنها در بعضی قسمت‌ها خصوصاً در چهار سوهای آن نظم و دقت قابل توجهی در کاربرد و رگه چینی آجر به کار رفته است. این بازار سنتی در ضلع شرقی شهر و به موازات خیابان‌های طالقانی و انقلاب قرار دارد.

## بازار تکاب

بازار روباز تکاب طی 10 سال (۱۳۲۸ تا سال ۱۳۳۸) توسط معمار معروف شهر تبریز، استاد غلام حسین معمار باشی تبریزی به دستور فتحعلی خان افشار در چهار خیابان اصلی به مرکزیت چهارراه فعلی تکاب ساخته شده است. درهای زیبا و چوبی بازار به روش پیمون بندی و یا به اصطلاح امروزی طراحی صنعتی ساخته شده اند. امروزه در خیابان های امام و انقلاب فعلی آثاری از این بازار روباز قابل رؤیت است.

## بازارچه مرزی پیرانشهر

یکی از مهم ترین جاذبه های پیرانشهر بازارچه مرزی این شهر در امتداد خیابان امام خمینی است. مرزی بودن، پایین بودن قیمت ها و همچنین تنوع اجناس و مارک ها باعث شده است که بیشتر مسافران برای خرید و بازدید از این بازارچه به این شهر مسافرت کنند. بازارچه ها در تمام طول روز پر از خریدارانی است که انواع لوازم خانگی، صوتی و تصویری، البسه های لوکس و روز جهان را با قیمت های مناسب خریداری می کنند و به سوغات می برند.

\*\*\*

در سفر به استان آذربایجان غربی، دیدن بازارهای این استان را از دست ندهید که سوغاتی های فراوانی انتظار شما را می کشند.

## تیر: پیوند تاریخ و طبیعت

الهه آرانیان

عکس: کمال خجندی

یکی از شهرهای مهم و تاریخی خراسان رضوی، فریمان است؛ شهری صمیمی و باصفا. فریمان از شمال با مشهد، از شرق با تربت جام و از جنوب با تربین حیدریه هم مرز است.

یکی از معروف ترین جاذبه های گردشگری فریمان، بند فریمان است که شاخص ترین نماد این شهر هم هست. این بند قدیمی در 12 کیلومتری فریمان قرار دارد. بند فریمان یک بار در دوره قاجار مرمت شد و بعد از انقلاب اسلامی هم ارتفاع بند افزایش پیدا کرد. ارتفاع فعلی بند فریمان حدود 20 متر است و دارای پشت بندهای محکم آجری است.

بند فریمان که قدمتی 400 ساله دارد به منظور ذخیره آب ساخته شده و دریاچه پشت آن بسیار زیبا و دل انگیز است. طول این دریاچه حدود 2 کیلومتر و عرض آن 50 متر است.

بند فریمان یکی از دیدنی هایی است که در صورت معرفی بهتر و بیشتر می تواند به یکی از مناطق مهم گردشگری تبدیل شود. توصیه می کنیم دیدن این بند تاریخی را از دست ندهید و از مناظر طبیعی و امکانات رفاهی آن لذت ببرید.

**پیش در آمد:** همین که به صحن انقلاب یا صحن آزادی وارد شوید، با اینکه هنوز حتی به ضریح مطهر هم نرسیده‌اید، اما انگار در موزه هستید؛ کاشی‌ها و تزیینات حرم، خود بخشی از تاریخ این مکان هستند و همه حاصل ارادت شاهان یا خیرین بنام و گمنام. اما از این میان هستند اشیایی که روزگاری ارادتمندان حضرت رضا(ع) وقف زائران بارگاه کرده‌اند و حالا دیگر به کار نمی‌آیند، جایگزین شده‌اند و یا از ضرورت افتاده‌اند و آن‌ها را باید در مکانی جدید جست. موزه‌های حرم رضوی اکنون خانه این عرض ارادت‌ها هستند. تاریخچه حرم رضوی در شماره پیشین ارائه شد؛ بنایی که جلوه‌گر حداقل شش قرن معماری اسلامی است، اما اشیای داخل موزه به هزاره‌های پیشین بازمی‌گردد؛ سفال‌ها و سکه‌هایی از ایران باستان در کنار اسطرلاب‌ها، فرش‌ها و تابلوهای نفیس نقاشی، عکس‌های قدیمی، اسلحه‌ها، غریب خشکی و دریا و البته ضریح‌های پیشین مرقد حضرت رضا(ع)، همگی در چهار ساختمان موزه آستان قدس رضوی به نمایش گذاشته شده‌اند.

**مقدمه:** سیاهه‌های موجود در بخش نسخ خطی آستان قدس نشانگر دقت نظر در نگهداری اموال وقف یا ساخته شده برای حرم حضرت رضا(ع) هستند. این اشیا تا سال 1315 از دید عموم دور نگه داشته شده بودند و در سال 1315، چند حجره از طبقه بالای صحن نو و کهنه که به هم متصل بودند، به محل نمایش آن‌ها بدل شدند.

از سال 1316 تا 1324 ساختمانی برای موزه در کنار مقبره شیخ بهایی در سه طبقه ساخته شد و بعضی از اشیای موجود در خزانه در آن جای گرفت. تا اینکه در سال 1351 بنای جدیدی برای موزه زیر نظر مهندس بوروبور ساخته شد. بنای جدید در دو طبقه و به مساحت حدود 1300 متر مربع در سال 1355 افتتاح و توسط یک شرکت فرانسوی با اشیای متنوع تجهیز شد.

آستان قدس رضوی پس از انقلاب اسلامی با رویکرد توسعه امور فرهنگی ۱۴ گنجینه تخصصی به مجموعه افزود که عبارتند از: گنجینه حرم رضوی، گنجینه تمبر و اسکناس، گنجینه نجوم و ساعت، گنجینه سلاح‌های سرد و گرم، گنجینه ظروف، گنجینه هنرهای تجسمی، گنجینه صدف و حلزون‌های دریایی، گنجینه سکه، گنجینه مدال، گنجینه فرش، گنجینه قرآن و نفایس، آثار اهدایی آیت ... خامنه‌ای، آثار اهدایی استاد فرشچیان و تالار مرقعات و ابزار کتابت.

این گنجینه‌ها در چهار ساختمان جداگانه قرار دارند؛ 10 گنجینه اول در ساختمان موزه مرکزی و گنجینه‌های بعدی به ترتیب در موزه فرش و موزه قرآن و نفایس جای گرفته‌اند. حمام مهدی قلی بیگ نیز به عنوان موزه مردم‌شناسی چهارمین ساختمان موزه‌های آستان قدس است. با این مقدمه به سراغ اشیای قدیمی حرم در موزه مرکزی می‌رویم. این ساختمان در کنار دو موزه فرش و قرآن و نفایس در صحن کوثر و در ضلع شمال غربی صحن جامع رضوی قرار دارند.

\*\*\*

به ساختمانش که بنگری، قدیمی نیست، اما مجهز شده تا تاریخ را به روایت تصویر بازگو کند. وقتی در سال 1378 گنجینه‌های آستان قدس تفکیک و تخصصی شدند، طبقه همکف موزه مرکزی به گنجینه تاریخ مشهد اختصاص داده شد، اما در سال 92 که دویست متر مربع بر فضای موزه افزوده شد، عکس‌های قدیمی حرم جایگزین آن شد و این بخش موزه مرکزی به تاریخ حرم رضوی

اختصاص یافت. قدیمی‌ترین آثار تاریخی حرم که اکثراً دارای وقف‌نامه هم هستند و روزگاری در بارگاه حضرت مورد استفاده بوده- اند، در این بخش قرار دارد.

اشیا به سه دسته تقسیم شده‌اند:

1. اشیای مربوط به معماری اماکن متبرکه رضوی که در قسمت‌های مختلف حرم مطهر نصب بوده‌اند.
2. اشیایی که در حرم مطهر جنبه کاربردی داشته و برای امری خاص مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند.
3. عکس‌های تاریخی و قدیمی حرم مطهر رضوی

از اشیای دسته اول می‌توان به این موارد اشاره کرد:

**سنگ مقام مبارک امام رضا (ع):** از جنس سنگ مرمر صابونی و ابعاد  $30 \times 40$  سانتی‌متر است و در سال 501 شمسی به سفارش احمد بن علی علوی حسینی و با نهایت ظرافت حکاکی شده است. متنی محرابی شکل در وسط قرار دارد و دور سنگ به صورت کتیبه به خط کوفی برجسته حاشیه‌نگاری شده است. لچکی‌های محراب هم مزین به شاخ و برگ‌های اسلیمی است.

**ضریح فولادی جوهری:** ضریحی با ابعاد  $438 \times 292 \times 200$  متر دومین ضریح نصب شده بر روی مرقد حضرت رضا (ع) و مربوط به زمان شاه عباس صفوی است که در دوره فتحعلی شاه قاجار در جواهر نشانی بر ورودی پایین پای آن حضرت نصب شد. این ضریح در تاریخ 1338 با یک ضریح طلا و نقره کاری شده (چهارم) موسوم به شیر و شکر تعویض شد. اما ضریح سوم (به نام نگین نشان) کجاست؟ این ضریح تا سال 1379 شمسی میان ضریح دوم و ضریح چهارم نصب بود و با تعویض ضریح در سال 79 به سرداب منتقل شد..

**سنگاب خوارزمشاهی:** طی سال‌های 601-597 قمری توسط محمد بن احمد سنگتراش و خانواده‌اش به سفارش محمد بن حیدر موسوی ساخته شد و در میان صحن عتیق جای داشت. ارتفاع سنگاب 110 سانتی متر، قطر دهانه‌اش 137 سانتی متر است و از یک سنگ سیاه یکپارچه تراشیده شده است، نیمه فوقانی آن مزین به سه ردیف کتیبه به خط ثلث تزیینی و نسخ است و البته نقوش زیبای هندسی و گل‌های اسلیمی.

**محراب‌ها:** از این سازه‌ها که آشکارترین عنصر معماری اسلامی به منظور تعیین جهت قبله هستند، سه نمونه در موزه موجود است؛ محراب پیش روی مبارک، محراب پایین پای حضرت و محراب بالای سر مبارک. ابعاد محراب پیش روی  $273 \times 220$  سانتی‌متر است و در سال 612 قمری ساخته شده است و طرح‌هایش نیمه برجسته و کاشی‌های آن زرین فام هستند. محراب پایین پا در ابعاد  $228 \times 180$  است و در همان دوره ساخته شده و در ضلع جنوب شرقی روضه منوره قرار داشته است. محراب بالاسر هم در ابعاد  $204 \times 124$  سانتی‌متر است و در سال 640 قمری ساخته شده است.

**در دارالسیاده (معروف به در قاضی الحاجات):** این در چوبی منبت کاری شده مربوط به دوره ایلخانان (قرن 8 هجری) و قدیمی‌ترین در حرم است که سال‌ها در دارالسیاده نصب بود. هر لنگه این در به ارتفاع 294، عرض 99 و به ضخامت 30 سانتی-متر است و تزیینات زیبا و خیره کننده‌ای دارد از جمله طرح گل نیلوفر آبی.

**در مقبره خالصی:** مربوط به قرن نهم هجری است و هرچند سازنده آن مشخص نیست، اما به سفارش یکی از نقیب‌های مشهد مقدس ساخته شده است.

**پنجره فولاد زرکوب:** شاهرخ تیموری در سال 817 قمری آن را وقف آستان حضرت رضا(ع) کرده و نام سازندگان در کتیبه پایین پنجره آمده است و البته گزارشی از مرمت آن در اواخر قرن دهم هجری.

## اشیای موزه:

از ابزارآلات می‌توان به وسایل روشنایی چون پایه‌های شمعدان برنجی مربوط به قرن 10 قمری که در لاهور ساخته شده و شاه طهماسب آن را به حرم هدیه کرده است، قندیل طلای قلم‌زنی شده متعلق به قرن 13 هجری، شش زیارت‌نامه فولادی زرکوب ساخته شده در قرن 12 هجری، گلابدان‌ها، آفتابه‌ها و لگن‌های برنجی و مفرغی و حتی میناکاری شده، لوح‌های طلایی، کتیبه طلای مشبک مربوط به قرن 10 هجری و آیت الکرسی کتابت شده به خط علیرضا عباسی در اوایل قرن 11، کلیدها و قفل‌های قدیمی اشاره کرد.

بخش دیدنی دیگر، عکس‌های تاریخی هستند. قدیمی‌ترین عکس مربوط به 1270 شمسی در دوره قاجار است که توسط عبدا... قاجار ثبت شده است. تصویر بعضی از وقف‌نامه‌های موجود بر اشیای بناها نیز در این بخش دیده می‌شود. همان‌طور که در یک روز نمی‌شود به همه بخش‌های موزه آستان قدس رضوی سر زد، گفتن از آن‌ها هم در یک مجال نمی‌گنجد. پس معرفی بخش‌های دیگر موزه را به شماره‌های بعدی قصرنامه موکول می‌کنیم.

## تیترا: خواب آفتابای گرم

حسن احمدی فرد

تصویرگر: مهیار چاره جوی

از در مدرسه که می‌زنم بیرون، تازه می‌فهمم، چقدر هوا تاریکه. ابرای سیاه، سرتاسر آسمون پوشوندن. صدای کلاغا می‌یاد. هوا سرده. باد سرد از لای پیرهن، می‌ره توی تنم. سردم می‌شه. تا برسم خونه، حسابی یخ می‌کنم. تندتر راه می‌رم که زودتر برسم. برگای خشک، زیر پام صدا می‌کنن. برگای سبز، برگای زرد، برگای قهوه‌ای، همه روی هم تلنبار شدن. انگار یکی اومده و هر چی درخت سر راهم بوده رو حسابی تکون داده تا همه برگاشون بریزه سر راه من. درختا، لخت و عور شدن و لونه کلاغا، پیدااست. حتماً جوجه کلاغا که همیشه خدا توی لونه شون، پشت برگای درختا، مخفی می‌شدن، حالا، می‌ترسن سرشون رو بالا بیارن....

هوا سرده. باد سرد، تنمو می‌لرزونه. یعنی جوجه کلاغا، توی لونه شون، سردشون نمی‌شه؟ وقتی مادرشون نیست تا جوجه‌هاشو زیر پر و بالش بگیره و گرمشون کنه، حتماً جوجه کلاغا حسابی سرما می‌خورن. هی توی دلشون خدا خدا می‌کنن تا کی مادرشون برسه و

بال‌های گرم‌شو پهن کنه روی سر جوجه‌ها. بعد جوجه‌ها انگار یه لحاف گرم روشن پهن شده باشه، می‌خوابن و خوابای خوب می‌بینن. خواب روزای بهار، خواب آفتابای گرم، خواب بارونای بهاری... .

یه چیکه آب می‌چکه روی صورتم. ابرای آسمون تیره‌تر شدن. نکنه این قدر توی راه بودم و این قدر حواسم به درختا و کلاغا بوده که شب شده؟ تندتر راه می‌رم. از سرم می‌گذره که کلاغا شبا چی کار می‌کنن؟

بارون می‌گیره. هوا سرده. دستام یخ کرده. کتابامو می‌زنم زیر بغلم که خیس نشن. دستامو فرو می‌کنم توی جیبای شلوارم، بلکه گرم بشن. یعنی الان جوجه کلاغا هم زیر بارون خیس شدن؟ حتماً مادرشون نگران‌شونه و دلش می‌خواد زودتر پیش جوجه‌هاش باشه؛ مث وقتایی که دیرتر می‌رسم و ننه سر کوچه منتظرم و ایستاده... .

یکی از اون طرف خیابون بوق می‌زنه. آق داداش با پیکان جوانانش، از اون طرف خیابون داد می‌زنه:  
- بدو.

می‌دوم اون سمت خیابون و سوار می‌شم. ماشین آق داداش، گرمه و بوی لاستیک و بنزین می‌ده. کتابامو می‌ندازم صندلی عقب و شیشه رو بالا می‌دم. ماشین گرم‌تر می‌شه. یعنی کلاغا هم آق داداش دارن؟ حتی اگه آق داداش هم داشته باشن، آق داداششون پیکان جوانان نداره که بیاد و از زیر بارون جمعشون کنه... .

دستهٔ برف پاک کن رو می‌زنم و یه عالمه قطره آب که روی شیشه جمع شدن، روی هم تلنبار می‌شن و از گوشهٔ برف پاک کن می‌ریزن پایین. آق داداش داد می‌زنه:

- نکن بچه!

تکیه می‌دم به صندلی و خوشی می‌افته به دلم. چشمم به عکسای هندی می‌افته که آق داداش چسبونده زیر پلاستیک در. یکیشون یه دختره است که یه کوزه دستشه و داره می‌خنده؛ درست مث معصوم، وقتی عصرا از مدرسه بر می‌گرده... .

از سرم می‌گذره که یعنی کلاغا هم دختر همسایه‌شون رو دوست دارن؟

**تیترو: یارما شورباسه**

در میان گشت و گذارهای قصرنامه‌ای به استان‌های ایران، این بار سفر کرده‌ایم به استان زیبای آذربایجان غربی تا بنشینیم بر سر سفرهٔ مردمان این دیار. یکی از غذاهای سنتی و محلی شهر ارومیهٔ آش بلغور است که به زبان شیرین آذری می‌شود: «یارما شورباسه». طرز تهیهٔ این آش محلی را در ادامه می‌خوانید.

**مواد لازم:**

سیب‌زمینی متوسط: یک عدد

لفل دلمه‌ای کوچک: یک عدد

گوجه‌فرنگی: یک عدد

بلغور: یک پیمانه

لویا قرمز پخته: یک پیمانه

پیاز: یک عدد

رب گوجه فرنگی: یک قاشق غذاخوری

نعناع خشک: یک قاشق غذاخوری

نمک، فلفل و زردچوبه: به مقدار لازم

لیمو ترش تازه: به مقدار لازم

### طرز تهیه:

در ابتدا بلغور را به مدت نیم ساعت خیس می کنیم. سپس سیب زمینی و فلفل دلمه ای را خرد می کنیم و پیاز را خلال و سرخ می کنیم. بعد از آن نمک، فلفل، زردچوبه و رب گوجه فرنگی را اضافه می کنیم و تفت می دهیم و بلغور را با کمی آب به مواد اضافه می کنیم. بعد از جوش آمدن آب بلغور، سیب زمینی و فلفل دلمه ای را هم اضافه می کنیم و در قابلمه را می گذاریم تا سیب زمینی با حرارت ملایم پخته شود. بعد از پخته شدن سیب زمینی، لویا قرمز پخته شده را اضافه می کنیم و در آخر نعناع خشک را می ریزیم. آتش بلغور ارومیه ای آماده است. لطفاً با آب لیموترش نوش جان کنید.

### تیترا: آذربایجانِ جان!

آتین محبتی

اهالی استان آذربایجان غربی این افتخار را دارند که ساکنان تنها استانی از ایران باشند که با سه کشور مرز مشترک خاکی دارد. حال در نظر بگیرید که دو تا از این کشورها هم اروپایی باشند؛ یعنی ترکیه و جمهوری آذربایجان! با این حساب می توان به کلاس بالای اهالی آذربایجان غربی پی برد! این استان با رشته کوه های سر به فلک کشیده و رودخانه های پر آب دائمی، مراتع و جنگل های سرسبز و خرم، هوای ملایم و معتدل، باغ های میوه، دشت ها و دامنه های پر از گل های وحشی و تالاب ها، مرداب ها، سواحل و جزایر دریاچه از زیباترین و پرجاذبه ترین مناطق ایران به شمار می رود و می شود گفت آذربایجانِ جان است! سفر به چنین مکانی که طبیعتاً از قطب های مهم گردشگری محسوب می شود، قطعاً جذاب و تماشایی بوده و مملو است از رهاورد و سوغات. سوغات استان آذربایجان غربی را می توان به دو دسته تزیینی و خوردنی تقسیم کرد:

### سوغات تزیینی

صنایع چوبی از قدیمی ترین و اصیل ترین هنرهای مردم ارومیه است که هنرمندان شاخصی دارد و این هنرمندان جزء سرآمدان کشور محسوب می شوند. همچنین بافت فرش ریزماهی در خوی رواج دارد. چاقوی خوی نیز یکی از صنایع دستی مهم این شهرستان است که آن را «سوموک دسته» می نامند. اگر گذرتان به میاندوآب افتاد، می توانید از محصولات قالبیافی، حصیربافی و کوزه گری آنجا بهره مند شوید. در تکاب نیز فرش و گلیم افشار این شهرستان شهرتی مثال زدنی دارد. در صورت بازدید از مهاباد می توانید گلیم، چاروق، جوراب و کلاه پشمی، جاجیم، سجاده و ظرف های ساخته شده از چوب جنگلی را با خود به سوغات ببرید. به علاوه، حصیر و گلیم ماکو و پولک دوزی بوکان نیز از سایر صنایع دستی این استان به شمار می آیند و گردشگران می توانند با خرید آن ها یادگاری های زیبایی از آذربایجان غربی به خانه های خود ببرند.



## سوغات خوردنی

نقل از معروف‌ترین سوغات‌های خوراکی ارومیه است که یک برند ملی و جهانی است و از مدّت‌ها پیش سوغات اوّل این شهرستان بوده است. ذکر این نکته ضروری است که این نقل منحصر به فرد بوده و در هیچ جای جهان نظیر آن تولید نمی‌شود و نقل محافل است! همچنین عرقیات گیاهی از دیگر سوغات خوردنی این شهر به شمار می‌آید که از میان آن‌ها می‌توان به عرق بیدمشک و بادرنجبویه اشاره نمود. ضمناً حلّای هویج و گردو نیز از دیگر سوغات‌های این شهرستان است که زبانزد گردشگران است. سایر سوغات خوردنی استان عبارتند از: تخمه آفتابگردان و عسل خوی، انواع انگور به خصوص انگور سیاه، زالزالک و انجیر سردشت، مواد لبنی سلماس، چالدران و بوکان و همین‌طور انواع محصولات باغی، سیب درختی، عسل، لبنیات و کشمش در اقصی نقاط استان که دهان هر بیننده‌ای را به آب می‌اندازند!

امیدواریم سفرتان به شمال غربی کشور همراه باشد با خوشی و شادمانی و لحظات ناب و به یاد ماندنی.

## تیترا: سواحل طلایی مدیترانه

مجتبی نخعی راد

**مقدمه:** قبرس جزیره‌ای افسانه‌ای با آب‌های زلال مدیترانه، آب و هوای معتدل و آفتابی، سواحل بکر، زیبا و رؤیایی، با مناطق پوشیده از سروهای سر به فلک کشیده، باغ‌های مرکبات، زیتون، تاکستان‌های پر محصول و جنگل‌های کاج با زیبایی بی‌نظیر خود همیشه برای جهانگردان جذاب بوده است. قبرس سومین جزیره بزرگ مدیترانه است که با قدمت بیش از 10 هزار ساله و داشتن قدیمی‌ترین چاه‌های آبی جهان و آثار تاریخی متعدّد یکی از نقاط مهمّ گردشگری اروپا محسوب می‌شود.

(عکس 1)

## قصه جزیره

قبرس به دو بخش قبرس شمالی (بخش ترک‌نشین) و بخش جنوبی (یونانی‌نشین) تقسیم می‌شود که در آن هر دو زبان ترکی و یونانی رسمی هستند. 80 درصد از جمعیت یک میلیونی قبرسی‌ها یونانی‌تبار (ارتودوکس) و بقیه ترک‌تبار (مسلمان) هستند. در طول تاریخ، این جزیره توسط اقوام قدرتمندی مانند هیتی‌ها، آشوری‌ها، مصری‌ها، ایرانی‌ها و یونانی‌ها اشغال شده است و هنوز هم با ترکیه در مورد استقلالش مشکل دارد.

رفتار مردمان قبرس نیز مانند آب و هوای آن معتدل است؛ نه به سردی اروپایی‌ها و نه به تندی آسیایی‌ها! انسان‌هایی خوشرو و مهمان‌نواز که دائم لبخند می‌زنند و تا مطمئن نشوند همه چیز مهیاست، تنهاتان نمی‌گذارند؛ مثلاً مراسم ازدواجشان را در نظر بگیرید که خیلی با ما فرق دارد و دعوتنامه، کارت دعوت شام و مراحل احراز هویت توسط خانواده داماد و عروس را ندارد! مراسم عقد در کلیساست و بعد کلّ مهمانان خوانده و نخوانده به خانه زوج جدید می‌روند و پذیرایی می‌شوند و در شادی آن‌ها شرکت می‌کنند.

منبع درآمدشان گردشگری و پس از آن محصولات کشاورزی مانند گندم، جو، مرکبات، تنباکو و زیتون است. ابریشم، سفال و انواع پوشاک، کفش و صنایع دستی نیز منابع مهمّ درآمدی این جزیره محسوب می‌شود.

## چمدان‌ها را ببندید

قبرس به خاطر آب و هوای معتدلش در دنیا مشهور است. در طول سال، حدود ۳۲۰ روز آفتابی است و برنامه‌هایی از قبیل شنا، ورزش‌های آبی، حمام آفتاب، دوچرخه‌سواری، پیاده‌روی، اسب سواری و گلف برقرار است. فصل شنا، از اوایل اردیبهشت تا اواسط آبان طول می‌کشد.

قبرس کشوری یک بام و دو هواست! برای سفر به قبرس شمالی در بدو ورود ویزای توریستی صادر می‌شود و برای بخش اروپایی (جنوبی) باید از سفارت قبرس در تهران ویزا بگیرید. ضمناً در صورت سفر به قبرس شمالی بد سابقه می‌شوید و تا 5 سال ویزای قبرس جنوبی به شما داده نمی‌شود! بنابراین اگر می‌خواهید هر دو قسمت را ببینید، باید ویزای جنوبی را بگیرید و بعد در قبرس برای سفر به قسمت شمالی، مجوز یک یا چند روزه بگیرید. پولاتان را در ایران به یورو یا لیر ترکیه تبدیل کنید تا خیالتان راحت‌تر باشد.

## نیکوزیای شمالی؛ برآمده از دل تاریخ

دیوار برلین را که یادتان هست؟ با اینکه در سال 2015 هستیم، پایتخت قبرس چنین سیستمی دارد! دیواری موسوم به خط سبز آن را به نیکوزیای شمالی و جنوبی تقسیم کرده است. این جوری هم نیست که سرتان را پایین بندازید و از دیوار رد شوید. تردد مجوز می‌خواهد؛ چون هر قسمت توسط حکومتی متفاوت اداره می‌شود.

می‌توانید با کشتی از راه ترکیه به نیکوزیای شمالی که به «لفکوشا» شهرت دارد، بروید. شهر با کوچه‌های تو در توی سنگ‌فرش، ساختمان‌های سنگی و روزهای آفتابی و دریای روشن، بهترین گزینه برای مسافرانی است که دنبال آرامش می‌گردند.

«بیوک‌هان» کاروانسرای بزرگ از قرون وسطی، در خیابان آراستا واقع شده و اصلی‌ترین جاذبه شهر است. دیدنی‌های دیگر آن کاروانسرای «کومارجیلارهان» و مسجد «سلیمیه» است. این مسجد ابتدا کلیسا بوده و در قرن شانزدهم به خواست عثمانی‌ها تبدیل به مسجد شده و امروز دیوارها و ستون‌های بلند معماری عثمانی در مسجد سلیمیه خودنمایی می‌کند.

بازدید از «قلعه‌ی حسن‌پاشا»، «کتابخانه‌ی سلطان محمود دوم» و «سینما نوستالژی» در کنار درخت‌های نخل کوتاه و گل‌های کاغذی شهر که از روی دیوارها پایین افتاده‌اند، می‌تواند با یک ناهار خوش آب و رنگ در یکی از رستوران‌های محلی شهر خاطرات خوشی را برای شما رقم بزند.

## نیکوزیای جنوبی؛ پایتخت آفتابی

به «لفکوزیا» مشهور است و پایتخت قبرس و قلب فرهنگی این کشور محسوب می‌شود. آب و هوای بسیار مطبوع، نیکوزیا را یکی از آفتابی‌ترین پایتخت‌های جهان ساخته است.

برای سفر از تهران می‌توانید هواپیمایی ماهان را انتخاب کنید که در فرودگاه بین‌المللی شهر لارناکا که حدود هفتاد کیلومتر با نیکوزیای جنوبی فاصله دارد، فرود می‌آید. هر نیم‌ساعت، دو اتوبوس از فرودگاه به سمت مرکز شهر نیکوزیای جنوبی که به لفکوزیا مشهور است، حرکت می‌کنند که از تاکسی به صرفه‌تر هستند.

مهم‌ترین نشانه لفکوزیا، دیوارهای ونیزی است که دور بخش قدیمی شهر کشیده شده‌اند. دیوارهای ونیزی در قرن شانزدهم به دستور حاکمان ونیزی و برای حفاظت از لفکوزیا در برابر حمله‌های عثمانی ساخته شد. کنار ورودی‌های شهر هم چند دروازه با دیوارهای بلند و محکم ساخته شده است. یکی از مهم‌ترین این دروازه‌ها، دروازه فاماگوستاست که امروز بازسازی شده و محل اصلی برپایی جشنواره‌های سالانه است.

یکی از جاهایی که نباید در نیکوزیای جنوبی از دست بدهید، رصدخانه لدراس؛ این رصدخانه در یکی از بهترین نقاط شهر قرار گرفته و می‌توان با تلسکوپ، کل لفکوزیا و خط سبز را از آن‌جا دید.

موزه قبرس با مجسمه‌های چند هزار ساله، موزه جواهرات، موزه قوم‌شناسی و موزه شهری لونتیس نیز برای علاقه‌مندان به آثار تاریخی بسیار جذاب خواهد بود.

کلیسای فانرومنی بزرگ‌ترین کلیسای داخل شهر است و معماری‌اش، ترکیبی از سبک‌های معماری نئوکلاسیک، بیزانسی و لاتین است. مسجد عمریه که با ویران کردن کلیسای آگوستینین سنت ماری ساخته شد و حمام عمریه با شیوه ترکی و انواع ماساژ از محبوب‌ترین نقاط لفکوزیا برای گردشگران محسوب می‌شود.

(عکس 5)

## لارناکا؛ در ساحل آرامش

لاکارنا یکی از زیباترین شهرهای ساحلی قبرس با طبیعتی زیبا، غذاهای لذیذ و تاریخ افسانه‌ای است که هر چهار فصل سال تفریحات خودش را دارد؛ از ورزش‌های آبی و سواحل شلوغ و رنگارنگ در بهار و تابستان گرفته تا کوه‌های تروُدوس و اسکی زمستانی، همه خوش‌گذرانی‌ها در این شهر ساحلی کوچک جمع شده است.

برای اقامت انتخاب‌های زیادی دارید؛ از هتل‌های پنج ستاره و لوکس گرفته تا هتل آپارتمان‌های جمع‌وجور. غواصی در دریای شفاف قبرس ورزش محبوبی است و بقایای کشتی به گل نشسته زنویا را هم می‌توان زیر آب تماشا کرد.

کلیسای آژیوس لازاروس مهم‌ترین جاذبه تاریخی لاکارناست. اسقف این کلیسا، لازاروس بوده که به خواست حضرت مسیح زنده شده است. موزه بیزانسی نیز با آثار باستانی، سگه‌ها و اشیای تاریخی در داخل محوطه کلیسا قرار دارد.

مسجد حلا سلطان، زادگاه دایه حضرت محمد (ص)، قلعه لارناکا، مسجد جامع و موزه‌های متعدد لارناکا را نیز می‌توانید ببینید. دریاچه نمک که به دریاچه فلامینگوها شهرت دارد، در زمستان‌ها میزبان هزاران فلامینگوی مهاجر است.

(عکس 6)

## پافوس؛ زادگاه خدای پاکی

پافوس که در دوران رومی‌ها پایتخت قبرس بوده، از زیباترین مناطق جزیره و منزلگاه آثار باستانی بی‌شماری است که در فهرست میراث جهانی یونسکو به ثبت رسیده است. آکروپلیس و اودئون از مهم‌ترین سایت‌های باستانی قبرس هستند. در ادامه حتماً حمام‌های آدونیس، کلیسای آگیا سولومونی، کلیسای آگیوس جئورفیوس و فواره‌های پگیا، حمام‌های آفرودیت، قلعه سارانتا کولونز و قلعه پافوس را ببینید.

همچنین بازدید از آکواریوم پافوس و مقبره پادشاهان را در برنامه خود بگنجانید و از سواحل شنی و گرم این شهر لذت ببرید.

(عکس 7)

## لیماسول؛ شهر جشنواره‌ها

لیماسول، بزرگ‌ترین و پرجمعیت‌ترین شهر قبرس و از مهم‌ترین بنادر ترانزیت کالا در اروپاست. این شهر با داشتن سواحل شنی زیبا، میزبان جشنواره‌های مختلفی است مانند فستیوال بچه‌ها در ماه سپتامبر، رقص‌های سنتی، فستیوال گل، آب، شب‌های شکسپیر و جشن درام یونان باستان.

دیدنی‌های این شهر، سایت باستان‌شناسی آماتوس با آثاری از عصر آهن، قلعه قرن هفدهمی کولوسی و قلعه لیماسول، آثار باستانی کوریون و باغ وحش لیماسول است که تنها باغ وحش قبرس محسوب می‌شود و در آن خرهای معروف قبرس با قد کوتاه، ظاهر محترم و چتری‌های بسیار سوسول روی پیشانی را می‌توانید ببینید!

این شهر دارای چندین ساحل زیبای شنی و صخره‌ای است و پارک آبی فاسوری واترمانیا با وسعت 10 هکتار بزرگ‌ترین پارک آبی جزیره با هیجانی فراموش نشدنی است.

(عکس 8)

## آیاناپا؛ آب‌های فیروزه‌ای

با اینکه قدمت چندانی ندارد و در دهه 1980 ساخته شده، اما سواحل آن در میان بهترین و تمیزترین سواحل جهان قرار دارد و دریای فیروزه‌ای آن نظر هر بازدیدکننده‌ای را به خود جلب می‌کند. نام آیاناپا از صومعه‌ای به همین نام که در مرکز شهر قرار دارد، گرفته شده است. «آیا» در یونانی به معنای مقدس و «ناپا» به معنای دره پوشیده از درخت است.

ساحل نیسی با شن‌های طلایی و آب‌های کریستالی‌اش معروف است. جزیره‌ای کوچک نیز در نزدیکی این ساحل قرار دارد که به واسطه عمق کم آب، امکان دسترسی به آن بدون نیاز به قایق یا شنا وجود دارد. در این ساحل می‌توان قایق‌های مختلف اجاره کرد و یا از بانجی جامپینگ لذت برد.

غارهای زیبای دریایی آیاناپا را می‌توانید با قایق ببینید. پارک آبی واتر ورلد با معماری یونانی از مشهورترین پارک‌های آبی اروپاست و همچنین پارک آبی آفرودیت با مجسمه‌های یونانی در بین گردشگران بسیار پرطرفدار است.

روتیتر: نگاهی به فیلم «محلّه چینی‌ها»، محصول سال 1974 آمریکا

تیتر: میان اقیانوس و کویر

کامران شمشیری

کارگردان: رومن پولانسکی

نویسنده: رابرت تاون

موسیقی: جری گلداسمیت

مدیر فیلمبرداری: جان. ای. الونزو

تدوین: سم اوستین

داستان «محلّه چینی‌ها» در لس‌آنجلس سال 1937 می‌گذرد و قصّه تأثیر گرفته از ماجرای کم‌آبی و خشکسالی دهه سی است و رسوایی‌هایی که نتیجه آن گریبان مسئولان ایالتی را گرفته است. زنی که خود را همسر آقای مالروی معرفی می‌کند و قصد کشف رابطه شوهرش با زنی دیگر را دارد، به جیک گیتس (جک نیکلسون)، کارآگاه خصوصی مراجعه و ادّعا می‌کند که همسرش هالیس مارلی (دارل زوئرلینگ) که ریاست منابع آب شهری را بر عهده دارد، با دختری جوان رابطه دارد. در این لحظه گیتس از دیالوگی کلیدی استفاده می‌کند که شاید تا حدّ زیادی کلید درک عمق تراژدی فیلم باشد: «همیشه دونستن حقیقت لازم نیست و می‌تونه خیلی سودمند نباشه». این آغاز چالش و درگیری گیتس با محلّه چینی‌هاست. گیتس کارآگاهی است که اگرچه چنین نصیحتی را به زن جوان می‌کند، اما خود توانایی عبور از کنار حقیقت را ندارد. گیتس، هالیس را زیر نظر می‌گیرد و از او و آن دختر نوجوان عکس می‌گیرد، اما بدون آنکه خود بخواهد این عکس در روزنامه‌ها چاپ می‌شود و پس از مدّتی کوتاه هالیس به قتل می‌رسد. گیتس که احساس خطر حیثیتی و شغلی می‌کند، با کنجکاوی بیشتر به پیگیری ماجرا می‌پردازد و متوجّه نکته غافلگیرکننده‌ای می‌شود که داستان را به سمت و سویی تراژیک پیش می‌برد و در پایان باعث مرگِ اولین می‌شود.

محلّه چینی‌ها در لس‌آنجلس به عنوان یکی از جرم‌خیزترین و خطرناک‌ترین محلّه‌ها شناخته می‌شود و در طول فیلم، قرار است متوجّه شویم که اتفاقاً کم‌ترین نقش را در ساختن فجایع، شهروندان چینی بر عهده دارند. آن‌ها پیاده‌نظام وقوع فجایع هستند که فقط نظاره‌گرند و هم‌زمان قربانی. به این شکل مخاطب توانایی تعمیم‌دادن «محلّه چینی‌ها» به کلیت جامعه‌ای را پیدا می‌کند که گیتس بناست حقیقتش را کشف کند. جامعه آمریکایی به عنوان یکی از مهاجرپذیرترین جوامع جهانی همواره در معرض آسیب‌های فرهنگی - امنیتی از جانب مهاجرهاست و طبعاً کشورهایی که دستخوش تحولات، جنگ، انقلاب یا تغییرات وسیع سیاسی می‌شوند، بیشترین جمعیت مهاجر را دارند؛ مهمانانی که با خود تحفه‌هایی ناهمسان به سرزمین مقصد می‌آورند و باعث بروز مشکلاتی عمیق می‌شوند. این‌جا دیگر مسأله توریسم و حضور موقت گردشگرانی با نیت تفریح و پول خرج کردن نیست. مسأله سکونت و اقامت

دائمی غریبه‌هایی است گریخته از شرایط سرزمین مادری. اهمیت آن دیالوگی که در ابتدا ذکرش رفت، در سکانس انتهایی فیلم مشخص می‌شود؛ هنگامی که نواه کراس، سیاه‌ترین شخصیت فیلم همین جمله را به او یادآوری می‌کند. نواه کراس انسانی است که در عین حال که به واسطه ثروت و مقام و جایگاه اجتماعی‌اش، از قدرتی بی‌همتا برخوردار شده، تمامی شاخص‌های پلید انسانی را داراست و در عین حال با ژستی مصلحانه، جایگاه اجتماعی خود را نیز ارتقا می‌بخشد. اگر دیالوگ باغبان چینی در خانه مالروی را که به گیتس گوشزد می‌کند که «آب شور برای رشد چمن‌ها مضر است»، با تجاوز به دختران ارتباط دهیم، کلید درک بخش دیگری از این فاجعه را پیدا خواهیم کرد.

فیلمنامه محله چینی‌ها یکی از قوی‌ترین آثار رابرت تاون (نویسنده فیلمنامه) و تاریخ سینماست که تمام مراحل تنگنا، تضاد، کشمکش، گره‌افکنی و گره‌گشایی را به بهترین فرم پیاده‌سازی می‌کند و شخصیت‌ها درگیر گره‌های داستان می‌شوند و مخاطب همراه با قهرمان در موقعیت‌های تراژیک قصه رها می‌شود. سکانس درگیری گیتس با اولین یکی از به‌یادماندنی‌ترین سکانس‌های تمامی آثار پولانسکی (کارگردان) و شاید دهه هفتاد سینمای امریکا است. گیتس به هر طرف صورت اولین که سیلی می‌زند، اولین نیمی از حقیقت را می‌گوید و هولناک‌ترین تصویر محله چینی‌ها این‌گونه رقم می‌خورد. گیتس این بار خنده همیشگی‌اش را همراه ندارد. جایی هم برای نیش‌خند و اعتماد به نفس نیست. بازی ماندگار جک نیکلسون (گیتس)، تغییرات درونی شخصیت را به طور فوق‌العاده - ای به مخاطب القا می‌کند. او آخرین تلاش‌هایش را می‌کند و آن سکانس پایانی، یکی از بهترین پایان‌بندی‌های تاریخ سینمای امریکا را رقم می‌زند. صدای ممتد بوق، نگاه چند ثانیه‌ای عجیب گیتس به جنازه کسی که قرار بود نجاتش دهد و تکرار فاجعه؛ شهروندان چینی که به فاجعه نگاه می‌کنند و تنها نگاه می‌کنند و با تذکری متفرق می‌شوند؛ گریه‌های دختر اولین که در دستان خبیث کراس جای گرفته است و تهدید پلیس و جمله‌ای که فاجعه را تمام می‌کند: «بریم، فراموش می‌کنی گیتس. این‌جا محله چینی‌هاست». فیلمساز بیداری مانند پولانسکی در دهه هفتاد هشدار چینی عمیق به جامعه گردشگری امریکا داده است؛ چنانچه گردشگری قانونمند و نظام‌یافته نباشد، در دراز مدت بعضی از سیاحت‌ها فرم دیگری خواهند یافت و ساکنان دائمی آن کشور خواهند شد و از همه این‌ها مهم‌تر اینکه جامعه خودمان (یعنی امریکا) به قدر کافی فساد و مسأله جدی فرهنگی انسانی دارد.

کارگردانی رومن پولانسکی مانند همیشه فوق‌العاده است؛ جایی برای خرده‌گیری باقی نمی‌گذارد و با کمک طراحی صحنه بی‌نظیر و به‌یادماندنی ریچارد سیلبرت با مهارت و تکنیکی عالی، لس‌آنجلس آن دوران را بازسازی نموده است. موسیقی جری گلداسمیت شنیدنی است و بر تار و پود تصاویر نشسته است. فیلمبرداری جان آلونزو هم در نوع خود عالی است و به ویژه اینکه در فضاهای شب و تاریکی مکان‌ها بسیار عالی عمل کرده است. بازی‌های فی داناوی و جان هیوستن بسیار خوب از کار در آمده است، اما این نقش‌آفرینی حیرت‌انگیز جک نیکلسون است که همانند بسیاری از فیلم‌هایی که در آن‌ها بازی داشته، یک تنه بار پیشبرد روایی فیلم را به دوش می‌کشد و مثل همیشه با رعایت جزئیات بازیگری و میمیک چهره، نقش کارآگاه جیک گیتس را به یکی از ماندگارترین شخصیت‌های تاریخ سینما بدل می‌کند. نیکلسون با بازی حیرت‌آور خود مردانگی، شجاعت، عشق و شکست را همزمان به نمایش می‌گذارد. پولانسکی فیلمساز جسوری است. او هم می‌تواند کراس و هم گیتس باشد. او با گوشت و پوستش ماجراهایی مشابه محله چینی‌ها را در زندگی واقعی‌اش درک کرده است. شاید سرنوشت گیتس هم چنین بود. اگر پولانسکی جامعه امریکای دهه هفتاد را این‌طور بی‌رحمانه نقد می‌کند و چنین تصویر سیاهی از آن ارائه می‌دهد، عده‌ای می‌توانند انتقاد کنند که این کل ماجرا نیست؛ این

همه حقیقت نیست؛ این پایان سیاه متعلق به آن ساختار نیست، اما مخاطب او در این گوشه از جهان می‌تواند با گوشت و پوست و استخوانش تا اعماق محله چینی‌ها را درک کند.

فیلم در رشته‌های بهترین فیلم، بهترین کارگردانی، بهترین بازیگر نقش اول مرد، بهترین بازیگر نقش اول زن و بهترین فیلمبرداری کاندید جایزه اسکار شد و این جایزه را برای بهترین فیلمنامه اوریشنال از آن خود کرد. شاید اگر «محله چینی‌ها» همزمان با پدرخوانده ۲ (شاهکار فراموش‌نشده فرانسویس فورد کاپولا) اکران نمی‌شد و در رقابت با آن برای کسب جوایز اسکار قرار نمی‌گرفت، در بسیاری از رشته‌های کاندید شده، مجسمه طلایی اسکار را می‌ربود؛ البته فیلم در مراسم گلدن گلوب سال ۱۹۷۴ موفق به کسب جوایز بهترین فیلم درام، بهترین کارگردان، بهترین بازیگر نقش اول مرد درام و بهترین فیلمنامه شد. جک نیکلسون در همان سال برای محله چینی‌ها جایزه بهترین بازیگر نقش اول مرد را از سوی منتقدان فیلم نیویورک دریافت نمود. در هر صورت، فارغ از جوایز، این خود فیلم‌ها هستند که باقی می‌مانند و در این بین محله چینی‌ها یکی از ماندگارترین فیلم‌های دهه‌های اخیر سینما است که هواداران بی‌شماری دارد.

لس آنجلس شهری است که میان اقیانوس و کویر واقع شده است، یعنی دو مفهوم کاملاً متضاد. شاید عظیم‌ترین مفاهیم متضاد در عرصه گیتی، همین دو پهنه بی‌کرانه باشند. حقیقت و دروغ نیز در عرصه معنوی چنین تقابلی را تصویر می‌کنند. شاید اندیشیدن به هر دوی این مفاهیم به طور همزمان برای شهروندان لس آنجلس نیز دشوار باشد؛ شهروندانی که در هر دم از زندگی‌شان، هر یک از این مفاهیم را در جانی از خود احساس می‌کنند.

اسم صفحه: رو در رو

**روتیتر: گفتگو با ایرج نوذری، بازیگر، دوبلور و مجری**

**تیتر: اسم هتل قصر را گذاشته‌ام هتل عشق**

حسین رسول زاده

**سوتیترها:**

1- من می‌خواهم اسم این‌جا را بگذارم هتل عشق. این را هم از ته دل می‌گویم. من زیاد سفر کرده‌ام و هتل زیاد دیده‌ام، اما هتل قصر، چیز دیگری است. من در همه جای هتل گشته‌ام و انرژی‌های خوب دریافت کرده‌ام.

2- من اصلاً بیرون از فیلم بلد نیستم بازی کنم. اگر چیزی بلد باشم داخل فیلم است. برای مردم نباید بازی کرد.

3- سرشناس بودن و محبوب بودن، اهمیتی ندارد. باید در دل‌ها اقامت کرد و مقیم دل بود.

4- مشهد، خاک امید است. این‌جا همه با امید می‌آیند. خاک این‌جا پر از ذکر است؛ پر از نذر است.

ایرج نودری، محکم و پر انرژی حرف می‌زند. او علاوه بر کار بازیگری، قهرمان کونگ فو هم هست و البته دوبلور و مجری. به این‌ها می‌توان تحصیل در رشته زبان شناسی و آشنایی با 5 زبان زنده دنیا را هم اضافه کرد. او در عین حال، تأکید می‌کند که چند سالی است مصاحبه نکرده است، اما حال و هوای هتل قصر، مجابش کرده که دعوت مجله «قصر نامه» را بپذیرد.

نودری البته برای گفتگو با قصرنامه هم شرط دارد. او می‌گوید: «شرط من این است که هر چه می‌گویم بنویسید؛ چه در مورد هتل، چه درباره گردشگری».

تأکید می‌کند که اگر قرار است حرف‌های من منعکس شود، پس باید هر چه من می‌گویم، منتشر شود. اما اگر قرار است شما جملات من را حذف کنید و از خودتان چند جمله اضافه کنید، چرا با من مصاحبه می‌کنید؟ خودتان، یک چیزهایی به نقل از من بزنید، بعد من از شما شکایت می‌کنم (می‌خندد).

گفتگوی ما با ایرج نودری، ظهر یکی از جمعه‌های آخر تابستان انجام شد. این گپ و گفت از هتل قصر آغاز شد و به خاک هند رسید.

آن چه در ادامه می‌خوانید برش‌هایی از اظهارنظرهای صریح و متفاوت ایرج نودری است که از دل این گفتگوی دو ساعته بیرون کشیده شده و پیش روی شما قرار گرفته است.

### \*این جا، هتل عشق

من می‌خواهم اسم این جا را بگذارم هتل عشق. این را هم از ته دل می‌گویم. من زیاد سفر کرده‌ام و هتل زیاد دیده‌ام، اما هتل قصر، چیز دیگری است. من در همه جای هتل گشته‌ام و انرژی‌های خوب دریافت کرده‌ام. تمام این انرژی‌ها هم به نظر من، از مالک و سازنده این جا نشأت گرفته است؛ البته در این مدتی که در هتل اقامت دارم، کسی حرفی از ایشان به من نزده است. تنها جسته و گریخته، چیزهایی شنیده‌ام، اما به خوبی می‌توانم بفهمم که این همه عشق و علاقه و انرژی از کجا می‌آید.

من بهداشت این هتل را در انگلستان هم ندیده‌ام. صبحانه هتل یک صبحانه بین المللی است. تنوع صبحانه هتل قصر را هیچ جای دیگر ندیده‌ام. قدر خودتان را بدانید.

### \*اشک را نباید پاک کرد

اشک را نباید پاک کرد. چون اشک، اگر از درد هم جاری شود، باز هم از این جا (به قلبش اشاره می‌کند) می‌آید. این را خیلی‌ها متوجه نیستند. درد از این جا می‌آید؛ شوق از این جا می‌آید. متأسفانه در روزگاری زندگی می‌کنیم که بغض بیشتر از شوق و ذوق است. یک جمله قدیمی وجود دارد که می‌گوید آدم همیشه آب و نان قلبش را می‌خورد، اما متأسفانه در این روزگار، آدم فقط چوب دلش را می‌خورد.

من البته نه به کسی باج می‌دهم و نه حرفی می‌زنم که کسی خوشش بیاید. مدت‌ها هم هست که دلم گرفته است، آن هم به خاطر مشکلات عدیده. 4 ماه پیش من دو ساعت در کما بودم. چیزی نمانده بود که الان چیزهای دیگری از من چاپ کنید. به کسی هم نگفتم و نخواستم منعکس شود.



من اصلاً بیرون از فیلم بلد نیستم بازی کنم. اگر چیزی بلد باشم داخل فیلم است. برعکس بعضی از دوستان که بیرون از فیلم هم، بازی‌شان را ادامه می‌دهند. برای مردم نباید بازی کرد.

### \*بعد از 10 سال

امروز صبح وقتی در لابی هتل بودم، خانمی آمد پیش من. ناباورانه مرا نگاه می‌کرد. گفتم بفرمایید. گفت آقای نوذری می‌توانم چند لحظه وقتتان را بگیرم. گفتم در خدمتم. ایشان به من گفت که سال 85، یعنی چند ماه بعد از فوت پدرم، که شانزدهم آذر 84 بود، خواب مرا دیده است. من را خواب می‌بیند بدون این که حتی یک بار مرا از نزدیک دیده باشد. خواب می‌بیند که بدنم تا زانو تاول زده و صورتم بسیار متأثر و بغض آلود است. آشفته از خواب می‌پرد. می‌رود پیش خانمی که تعبیر خواب می‌کرده است. او به این خانم می‌گوید کسی را که خواب دیده‌ای، خیلی به پدرش وابسته بوده و نگران پدرش است. این خانم، ماجرا را با همسرش مطرح می‌کند. همسرش می‌گوید شما که ایرج نوذری را نمی‌شناسی و حتی نمی‌دانی کجا زندگی می‌کند. بماند که شاید خوبیّت هم نداشته باشد. بهترین کار این است که برای او و پدرش، طلب مغفرت کنی.

این خانم به ناچار، از پیگیری ماجرا باز می‌ماند. این قصّه می‌ماند تا 10 سال بعد، یعنی تا امروز که در هتل عشق، ناگهان با من روبرو شد و همه ماجرا را برایم تعریف کرد.

### \*خواب، تمرین مرگ

خواب یک چیزی است که ابعاد ناشناخته فراوانی دارد. با این همه پیشرفت‌های علمی، دانشمندان همچنان دارند کار می‌کنند تا بلکه بتوانند ابعاد مختلف رویدادی به نام خوابیدن را بشناسند. واقعیت این است که ما وقتی می‌خوابیم، تمرین مرگ می‌کنیم. از آن طرف هر کدام از ما، هر شب خواب می‌بینیم، اما یادمان نمی‌ماند و برای همین، خیال می‌کنیم که فقط آن شب‌هایی که خواب‌ها یادمان مانده، خواب دیده‌ایم.

من متولد هفتم اسفند 42 هستم و در این عمر 50 و یکی دو ساله‌ام، 4 مرتبه حضرت علی(ع) را خواب دیده‌ام. این از عشق سرچشمه می‌گیرد. همین انگشتی که دست من است، یک انگشت هندی است، اما وقتی از دور به آن نگاه می‌کنید، عبارت علی(ع) را می‌بینید.

### \*مستند «نوذری‌ها»

دارم یک کتاب و مستندی کار می‌کنم به نام «نوذری‌ها» که درباره مرحوم پدرم، عمویم و خودم است. عمویم فیلمبردار، صدابردار و عکاس برجسته‌ای بود. نخستین کارت پستال‌های مناظر ایران را عموی من، مرحوم «محمود نوذری» کار کرده است. مرحوم پدر را هم که همه می‌شناسند.

همین جا، این را بگویم که سرشناس بودن و محبوب بودن، اهمیتی ندارد. باور بفرمایید که معروف شدن لطفی ندارد. باید در دل‌ها اقامت کرد و مقیم دل بود. نمونه‌اش، مرحوم پدرم. امکان ندارد کسی مرا ببیند و به پدرم «روحش شاد» و «خدا بیامرز» نگوید.

## \*اولین سفر به مشهد

از بچگی با خانواده به مشهد می‌آمدیم. اولین سفرم به مشهد در سن 2 سالگی بوده است. شاید باور نکنید، اما من آن سفر را هم یادم می‌آید. اساساً حافظه خوبی دارم. گاهی چیزهایی از قدیم می‌گویم که مادرم تعجب می‌کند که تو این‌ها را از کجا می‌دانی؟ بعدها دیگر نتوانستم به مشهد بیایم. توفیقی حاصل نشد که به مشهد بیایم. اولین بار بعد از سال‌های کودکی، در سال 82 به مشهد آمدم. مشهد، خاک امید است. این جا همه با امید می‌آیند. خاک این جا پر از ذکر است؛ پر از نذر است. این امیدها را نباید نابود کرد.

## \*یک خانواده هنرمند

خانواده ما از ابتدا در کار هنر بوده است. از هر نوعی که فکرش را بکنید. پدر بزرگ من، نقشه قالی می‌کشید. هنوز یکی دو تا از آن نقشه‌ها را داریم و بنا داریم اگر یک پشتیبان مالی پیدا بشود، قالی آن را ببافیم. عمه‌های من، خیاط‌های ماهری هستند. عمه بزرگم در روزگار گذشته برای همسر شاه لباس می‌دوخت. عمه کوچکترم دستی در صنایع دستی داشت. پدرم منبع هنر بود و این را از پدرش داشت. من به ایشان هم پدر می‌گویم و هم استاد. منوچهر نوذری، هم پدر من بود و هم استادم.

## \*دستپخت منوچهر نوذری

پدر گوبلن می‌دوخت، آن هم با چند سبک مختلف. در اسپانیا که تحصیل می‌کردم، سال دوم، پدر به ما ملحق شد. آن جا اگر فرصتی پیش می‌آمد، بیکار نمی‌نشست. در همان روزها، چون ساعت‌هایی را بیکار بود، شروع کرد به دوختن گوبلن. پارچه‌اش را از بازار خرید و نخ‌هایش را، اما هیچ نقشه‌ای نداشت. همان‌طور بدون نقشه شروع کرد به دوختن. کار که تمام شد، گوبلن، مثل یک تابلوی نقاشی به نظر می‌رسید. یادم می‌آید به مرحوم پدرم پیشنهاد کردم سوزن را با انتهای نخ گوبلن، همان پایین کار بگذارد که پدرم هم پذیرفت. این کار را همچنان، با همان سوزن رویش دارم. آشپزی بابا هم حرف نداشت. با دقت و وسواس آشپزی می‌کرد و دستپختش واقعاً خوردنی بود.

## \*پدر، لابراتوار سینما

مرحوم پدر، به قول اهالی تئاتر و سینما، از جاروی کار را می‌دانست تا پخش. اصلاً یک لابراتوار سینما بود. پدرم از تهیه‌کنندگی سینما بگیرد تا بازی، و از اجرای تلویزیونی تا طنزهای رادیویی را در کارنامه داشت. شاید خیلی‌ها ندانند، اما پدرم، آهنگ هم می‌ساخت.

مرحوم نوذری، فیلمی را هم در مصر به سفارش دولت وقت ساخت. یک فیلم موزیکال به نام «الو من گربه هستم»، اما به خاطر تیره شدن روابط دو کشور، این فیلم هیچ وقت در ایران به نمایش در نیامد. فیلم درباره یکی از افسانه‌های مصری است و آن اینکه گربه یکی دیگر از صور انسان است. اگر فیلم می‌آمد، حتماً خود مرحوم نوذری، دوبله‌اش می‌کرد. من حتماً روزی این فیلم را دوبله خواهم کرد. علاقه‌مندان حق دارند این فیلم را ببینند.

## \* یکی از سنگین ترین صحنه‌ها

بخشی از این گستره هنری به من هم رسیده است. پدرم البته دوست نداشت من وارد کار هنر بشوم. آن هم به دو دلیل؛ اول اینکه نگران بود مبادا درس را رها کنم و دوم اینکه می‌دانست عاطفی هستم و عالم هنر، حواشی زجرآوری دارد. هر دو را هم حق داشت. در مورد تحصیلات، حرف پدرم را گوش کردم، اما در مقطعی به هر حال قسمت بود که وارد کار هنر بشوم. اولین تبریک را هم خودش به من گفت. پخش اولین بازی‌ام که در مجموعه‌ای به نام «پدر خاک» بود، از قضا وقتی بود که گرفتاری‌هایی برای پدر پیش آمده بود و پدر در حبس بود؛ حبس که نه، در بهداری همان مجموعه مشغول بود. تازه همین هم به خواست خودش بود. پدر، این سریال را آن‌جا تماشا کرد. یادم می‌آید تلفن زد به من که بهت افتخار می‌کنم و بعد زد زیر گریه. این یکی از سنگین ترین صحنه‌ها در زندگی من بود.

## \* صدای پیشه قهرمان‌های هندی

به خاطر علاقه، وارد کار دوبله شدم. مدت‌ها صدای پیشه شخصیت‌های اول فیلم‌های سینمای هند بودم؛ شخصیت‌هایی مثل راج کاپور و دیلیپ کومار. این صدا پیشگی‌ها را اصلاً به کس دیگری نمی‌دادند، مگر آن مقطعی که در ایران نبودم. ایران که نبودم، چند تایی از فیلم‌ها را منوچهر اسماعیلی صحبت کرد و یک فیلم را هم که «حلال و حرام» باشد، مرحوم حسین باغی خدا بیامرز.

## \* هند، کشور آزادی

هند خاک گیرایی دارد؛ البته برای کسی که همه چیز را با عشق ببیند. هند سرزمین هفتاد و دو ملت است؛ کشور عجایب. هند دیدنی - های فراوانی دارد. هند کشور آزادی است. در هند هر کس دین و مذهب خود را دارد و 28 زبان در آن رواج دارد. همین‌هاست که از هند، کشور 72 ملت ساخته است. حالا در همین هند، زبان فارسی، زبان ادبیات است؛ زبان شعر و موسیقی است؛ زبان غزل. موسیقی هند، یک موسیقی جهانی است. امروز در همه کارهای موفق موسیقایی دنیا، رد پای موسیقی هند و سازها و تحریرهای هندی را می‌توان دید.

## \* یک آدم عاشق پیشه

آدم عاشق پیشه‌ای مثل من چطور می‌تواند «تاج محل» را ندیده باشد. من با همسرم به دیدن تاج محل رفتیم. آن جا دوربینم را به یک ژاپنی دادم تا از ما عکس بگیرد. او عکسی گرفت که ما در فورگراند عکس هستیم و تاج محل در پس زمینه. در عکس، ما که در جلو هستیم، تیره افتاده‌ایم و بنای پشت سر سفید است. من همان حال و هوا را دوست دارم و همان را چاپ کرده‌ام. تاج محل، آرامگاه همسر شاه جهان است. ممتاز محل، سوگلی شاه جهان بود و یک زندگی عاشقانه با شاه جهان داشت. ممتاز محل، 14 تا پسر برای شاه جهان آورد و سرانجام هم در هنگام وضع حمل در گذشت. او روزی به پادشاه می‌گوید حیف است که این عشق با مرگ ما به پایان برسد. حیف است که بمیریم و آیندگان از این عشق خبر نداشته باشند. ممتاز محل از همسرش می‌خواهد چیزی

بسازد که این عشق را جاودانه کند. شاه جهان هم کار را به معماران ایرانی می سپارد. او معماران ایرانی را به هند آورد تا بنایی برای مقبره همسرش بنا کنند که در دنیا بی نظیر باشد و باور کنید این کار فقط از معماران ایرانی بر می آمد.

اسم صفحه: سفر به روایت چهره

## تیترا: سفر فرصتی برای کسب تجربه های خوب مهدی پاکدل، بازیگر

سفر رویدادی زیباست برای آرامش و کسب تجربه های خوب. با سفر کردن به مناطق مختلف به رازهای زیبای آفریش و تاریخ حیات انسان ها، بیشتر پی می بریم.

من همیشه عاشق سفر کردن به نقاط مختلف و دیدن مناظر تاریخی و طبیعی کشورهای جهان هستم و البته به فراخور کارم، یعنی بازیگری فرصت سفر هم برایم پیش می آید.

اخیراً به واسطه فیلم محمد(ص) به کشورهای اروپایی و عربی سفر کردم که ماحصل این سفرها کسب تجربه های خوب و جذاب بود. مهم ترین خاطره سفرم در فیلم محمد(ص) به سفر مصر اختصاص دارد که در این سفر با آداب و رسوم مردم بادیه نشینی آشنا شدم که هنوز مثل دوران جاهلیت زندگی می کنند. در میان این مردم بادیه نشین زن ها جایگاهی ندارند و مهم تراز همه اینکه دختران نیز در شرایط بدی زندگی می کنند و فقط زنده به گور نمی شوند.

جالب اینکه من تا به حال نمی دانستم که هنوز زندگی برخی مردم عرب مثل همان هزار و اندی سال پیش از بعثت حضرت محمد(ص) است و نکته مهم تر اینکه با وجود تکنولوژی های پیشرفته در این قرن پرهیاو، باز هم عده ای مثل دوران جاهلیت زندگی می کنند؛ دور از تمدن، قانون، پیشرفت های پزشکی و ...

نکته مهم دیگری که در این سفر به آن دست یافتم این بود که رسول رحمت و مهربانی و آخرین پیامبر خدا، حضرت محمد(ص) در ابتدای بعثت خویش این مسأله را به گوش جهانیان رساندند که اسلام جز مهربانی و رأفت راه به جای دیگری ندارد. پس همه با هم مهربان باشیم و عجب که عده ای همچنان گوش هایشان را به کر بودن زده اند تا به زندگی جاهلانۀ خود ادامه دهند.

این سفر البته این رهاورد را هم برای من به ارمغان آورد که ما ایرانی ها بیش از سایر مردم جهان دل به اسلام، تشیع و محبت اهل بیت(ع) قوی کرده ایم و آمدن مهدی موعود(عج) را انتظار می کشیم تا جهان را به عطر مهربانی نبوی پر کند. این سفر فرصتی بود برای انتشار دیدگاه ها و رهنمودهای ارزشمند حضرت محمد(ص) که تمام مردم جهان بدانند اسلام به دنبال توسعه مهربانی و صلح است و دستاورد بعثت نبوی نیز توسعه اخلاق و انسانیّت بوده است. به اعتقاد من تک تک ما ایرانی ها می توانیم سفیر مهر و دوستی باشیم و تمامی ابعاد پنهان مهربانی رسول خدا(ص) و ائمه هدی(ع) را در جهان انتشار دهیم.

من در مصر با خانواده مسلمانی هم آشنا شدم که با وجود اینکه از برادران اهل سنت بودند، ارادت ویژه ای به ائمه هدی(ع) و به خصوص امام رضا(ع) داشتند و در هنگام خداحافظی بارها تأکید کردند در صورت سفر به مشهد، سلام آن ها را به امام هشتم برسانم. سفر به مشهد برای خود من نیز سرشار از خاطرات بی شمار است که یکی از آن ها دیدن زیبایی حالات معنوی زائرانی است که از جای جای جهان به پابوسی سلطان خراسان آمده اند. به امید زیارت امام رضا(ع).

